

تحلیل فلسفی مبدئیت توحید برای فضایل اخلاقی و ارائه تعریف و الگویی جدید از فضایل اخلاقی

tmohader@gmail.com

m-mesbah@qabas.net

کلیه تقی محدر / دکتری فلسفه اخلاق تطبیقی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

مجتبی مصباح / دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۹۸/۰۲/۱۰

دریافت: ۹۷/۰۷/۰۴

چکیده

پرسش اصلی در این مقاله آن است که مبدأ اصلی فضایل اخلاقی چیست؟ در پاسخ به این پرسش، در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر مبانی فلسفی و ضمن تبیین معنای توحید، مبدئیت آن برای فضایل اخلاقی اثبات شده و این نتیجه به دست آمده که اساس ارزش‌ها و فضایل به رابطه انسان با خدا بازمی‌گردد؛ بدین ترتیب آنچه موجب ارزش اخلاقی برای همه صفات اکتسابی و رفتارهای اختیاری انسان در عرصه‌های گوناگون بینشی، گرایشی و رفتاری می‌شود، توحید است و ما از این امر، به منشأ بودن توحید برای فضایل اخلاقی تعبیر می‌کنیم. توحید کامل مستلزم آن است که در مرحله اعتقاد، انسان هیچ‌کس را شریک خداوند قرار ندهد؛ در سطح گرایش، به هیچ‌کس و هیچ‌چیز جز او گرایش استقلالی نداشته باشد و در عمل نیز، فقط مستقلاً از دستورهای خداوند پیروی کند. در واقع توحید در سطح بینش منشأ ایمان، در سطح گرایش منشأ تقوا و در سطح رفتار منشأ عبودیت است و این سه فضیلت مطلق هستند و شرط فضیلت بودن دیگر فضایل این است که مصداقی از این سه فضیلت باشند.

کلیدواژه‌ها: توحید، فضایل اخلاقی، ایمان، تقوا، بندگی و عبودیت.

اهمیت اخلاق و تزکیه نفس بر کسی پوشیده نیست و تهذیب نفوس انسانی همواره یکی از دل‌مشغولی‌های انسان بوده و هست. فضایل و ارزش‌های اخلاقی هستند که با اتکا بر جهان‌بینی و مسائل اعتقادی، اهداف انسانی را تعیین می‌کنند و به زندگی انسان معنا می‌بخشند. رسول اکرم ﷺ چه زیبا می‌فرماید: «خداوند اخلاق پاک را وسیله پیوند خود قرار داده، این (فضیلت) برای شما بس که به یک خوبی که متصل به خداست تمسک جویند» (ورامبن ابی‌فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۲۲). به همین دلیل، پرورش ارزش‌های اخلاقی مردمان و تزکیه و تهذیب آنان از جمله اصلی‌ترین اهداف برانگیختن پیامبران و فرستادن پیام‌های آسمانی است. در عظمت اخلاق همین بس که خداوند پیامبر خود را به عظمت اخلاقی می‌ستاید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴). بنابراین از راه‌کارهای اصلاح انسان‌ها و جوامع مختلف و نجات آنها از مشکلات و مفاسد اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی و سیاسی، ترویج فضایل و ارزش‌های اخلاقی و دعوت انسان‌ها به آراسته شدن به این فضایل است. تحقق این هدف اساسی والا متوقف بر شناخت صحیح فضایل و رذایل است.

در طول تاریخ، متفکران مسلمان و غیرمسلمان مطالب بسیاری را درباره فضایل اخلاقی بیان کرده‌اند. یکی از این پرسش‌های مهم و کلیدی که ذهن اغلب متفکران اخلاقی را به خود جلب کرده، این است که منشأ و مبدأ فضایل اخلاقی چیست؟ مکاتب مختلف اخلاقی بر اساس مبانی خود کوشیده‌اند به این پرسش مهم و کلیدی پاسخ دهند. حکمای یونان از قبیل سقراط، افلاطون و ارسطو با طرح انسان‌شناسی مبتنی بر قوای نفس، منشأ فضایل را اعتدال حاصل از قوا دانستند و ضمن بیان چهار فضیلت اصلی حکمت، عدالت، عفت و شجاعت، بقیه فضایل اخلاقی را به این چهار فضیلت ارجاع دادند. این نظریه که پرطرفدارترین نظریه اخلاقی در طول تاریخ بوده با استقبال متفکران غربی و شرقی، از جمله بسیاری از حکمای اسلامی قرار گرفت و حکمایی همچون مسکویه، خواجه طوسی، فیض کاشانی، محمدمهدی نراقی و احمد نراقی به شرح و تفصیل این نظریه پرداختند.

با این حال، هدف اصلی این مقاله اثبات مبدهیت توحید برای فضایل اخلاقی بر اساس مبانی فلسفی است. بر اساس دیدگاه حکما، خداوند واجب‌الوجود من جمیع الجهات است و همان‌گونه که خداوند مبدأ وجودی هر موجودی است، پس مبدأ هر کمالی نیز هست و هر کمال و فضیلتی که دیگران دارند از ذات خداوند ناشی می‌شود. بنابراین از آنجاکه خداوند کمال مطلق است، ملاک ارزش‌گذاری بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتارهای انسان، توحید است. توحید - که همان یکتا دانستن خداوند است - باوری قلبی است که با اختیار حاصل می‌شود و معرفت شرط آن است و آثار و لوازم آن، به اعتقادات درونی محدود نمی‌شود، بلکه خود را در گرایش‌ها و نهایتاً در رفتارهای انسان در عرصه‌های مختلف زندگی نشان می‌دهد. بدین ترتیب می‌توان گفت آنچه موجب ارزش اخلاقی برای همه صفات اکسایبی و رفتارهای اختیاری انسان در عرصه‌های گوناگون زندگی انسان می‌شود، توحید است. به عبارت دیگر اساس ارزش‌ها به رابطه انسان با خدا بازمی‌گردد و ما از این امر، به منشأ بودن توحید برای ارزش‌های اخلاقی یا منشأ بودن آن

برای فضایل اخلاقی تعبیر می‌کنیم. حداقل مراتب توحید، باور به توحید ذاتی، توحید در خالقیت و ربوبیت تکوینی و تشریحی و الوهیت است که در سطح گرایش، به التزام قلبی به پذیرفتن دستورهای خداوند سبحان و در عمل، در سطح پرستش و توحید در عبادت ظاهر می‌شود؛ اما توحید کامل مستلزم آن است که علاوه بر آنکه انسان در مرحله اعتقاد، هیچ کس را در جایگاه خداوند با او شریک نداند، در سطح گرایش، به هیچ چیز جز او گرایش استقلالی نداشته باشد (توحید در محبت، خوف، رجا و...) و در سطح عمل، مستقلاً جز از دستورهای او پیروی نکند و در عمل به هیچ‌یک از دستورهای او و آنچه مورد رضایت اوست، مطلقاً کوتاهی نکند.

۱. تحلیل فلسفی فضایل اخلاقی بر اساس توحید

هدف این مقاله، اثبات مبدئیت توحید برای فضایل اخلاقی در هر سه ساحت است. اثبات این مسئله نیازمند برخی مبانی فلسفی است:

۱. اختیار امری بدیهی و وجدانی است؛ اختیار زمینه دستیابی به کرامت اکتسابی است (رجبی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰)؛
۲. کرامت تکوینی انسان کمال ارزشی برای انسان به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا اراده و اختیار انسان در آن نقشی ندارد (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۳۶۵)؛
۳. از سوی دیگر انسان فطرتاً حب به ذات دارد و همین حب به ذات منشأ حب به کمال است (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۲۹۸-۲۹۷)؛
۴. یکی از آثار حب به ذات، حب به کمال است. در فلسفه آنچه با وجود چیزی سازگار باشد، به‌طوری که با داشتن آن، وجودش فزونی یابد، کمال آن موجود نامیده می‌شود (مصباح، ۱۳۹۶، ص ۱۴۳)؛
۵. کمالی که با کسب صفات و رفتارهای اختیاری به دست می‌آید، کمال اختیاری انسان است (مصباح، ۱۳۹۶، ص ۱۴۵)؛
۶. دستیابی به مراتب کمال اختیاری برای انسان امکان دارد و انسان با رفتارهای اختیاری خویش قادر است که به آن مراتب دست یابد (مصباح، ۱۳۸۷، ص ۴۲)؛
۷. همه کمالات از آن وجود هستند و مراتب کمال با اختلاف مراتب وجود ارتباط دارد (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۳۱۷)؛
۸. بنابراین از آنجاکه مراتب کمال با مراتب وجود ارتباط دارد، بر اساس اصل علیت، رفتارهای اختیاری انسان همانند سایر پدیده‌های دیگر نتایج واقعی دارند (مصباح، ۱۳۹۴، ص ۵۷)؛
۹. از سویی میان رفتارهای اختیاری انسان، با نتایجشان رابطه ضروری و علی برقرار است (همان)؛
۱۰. براین اساس کاربرد اخلاقی مفاهیم ارزشی نه صرفاً نشانه عواطف و احساسات و نه قرارداد و اعتبار محض است. همچنین این مفاهیم نه از سنخ مفاهیم منطقی‌اند که هیچ ارتباطی با خارج نداشته باشند و نه از نوع مفاهیم ماهوی‌اند که دارای مابازای عینی مستقل باشند؛ بلکه از قبیل مفاهیم فلسفی‌اند که برای انتزاع مفهوم خوب و بد، باید تناسب و عدم تناسب میان دو حقیقت خارجی و عینی را در نظر گرفت، که در یک طرف، فعل اختیاری انسان و در طرف دیگر، هدف نهایی اخلاق قرار دارد (مصباح، ۱۳۸۸ الف، ص ۸)؛

۱۱. بر اساس اصل سنخیت علی - معلولی، هر رفتاری با کمال خاصی هم‌سنخ است؛
 ۱۲. بنابراین رفتارهای انسان در مقایسه با پیامدهایی که برای انسان دارند یا سودمند هستند، یا مضر و یا بی‌اثر (مصباح، ۱۳۹۴، ص ۵۷)؛
 ۱۳. بر اساس حب به ذات، منافع انسان برایش مطلوب است؛ در نتیجه رفتارهای سودمند مطلوب و رفتارهای مضر ضدمطلوب هستند و رفتارهای بی‌اثر نه مطلوب هستند نه ضدمطلوب (همان)؛
 ۱۴. از سوی دیگر موجود منحصر در موجود مادی و محسوس نیست، بلکه موجودات فرامادی وجود دارند (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۹۲)؛
 ۱۵. وجود هر معلولی از جمله انسان، وجود ربطی و غیرمستقل است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۰۰)؛
 ۱۶. انسان موجودی دوساختی است که علاوه بر جوهر جسمانی که بدن نامیده می‌شود، واقعیتی دیگر به نام نفس یا روح دارد (فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۴)؛
 ۱۷. روح انسان امری مجرد است (همان)؛
 ۱۸. انسانیت انسان به همین ساحت غیرمادی است و همه حالات روانی از جمله علم و ادراک نیز به همین ساحت نسبت داده می‌شوند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۱۶۷)؛
 ۱۹. نفس انسان حقیقتی واحد و تشکیکی است که با حرکت جوهری و از طریق تمایز تشکیکی دارای مراتب متفاضلی می‌شود و هر مرتبه آثار و کمال ویژه خود را دارد. نفس در ابتدا عنصری جسمانی است و در این مرحله فقط آثار جسمانی عنصری دارد. پس از این مرحله، مرتبه نباتی است که میان انسان و حیوان و نبات مشترک است. پس از مرحله نباتی، نفس حیوانی قرار دارد. اصل اولی در چنین مرحله‌ای تأمین نیازهای حیوانی است؛ اما مرحله سوم نفس، نفس ناطقه انسانی است. فضایل و کمالات مربوط به این مرتبه از نفس انسانی است. (شیرازی، ۱۳۸۵، ص ۶۹۹-۷۲۳)؛
 ۲۰. وجود انسان در چارچوب جهان مادی و زندگی دنیایی خلاصه نمی‌شود و در حقیقت وجود فضایل اخلاقی برای نیل به سعادت ابدی و اخروی انسان ضروری است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۱۶۴-۱۹۰)؛
 ۲۱. ملاک تشخیص کمال حقیقی انسان نزدیک بودن به کمال مطلق است (همان، ص ۱۷۷)؛
 ۲۲. مصداق کمال مطلق خداوند متعال است. کمال مطلق بودن خداوند اقتضاء می‌کند که خداوند در تمام مراتب ذات، صفات و افعال یگانه باشد؛ یعنی توحید ذاتی، صفاتی، افعالی (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۲۲)؛
 ۲۳. معیار کمال اختیاری انسان قرب اختیاری به خداوند سبحان است (مصباح، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵-۱۹۶)؛
- نتیجه: از آنجاکه تنها هستی کامل و مطلق، خداوند سبحان است، پس تکمیل نفس و سیر کردن به سوی کمال انسانی تنها از طریق قرب الهی امکان‌پذیر خواهد بود. پس لازم است انسان خود را به خداوند نزدیک کند تا از فیوضات و الطاف و توجهات او استفاده کند و در نتیجه قرب حقیقی که با تزکیه از صفات رذیله و حجاب‌های ظلمانی حاصل می‌شود، خود را به مراحل کمال برساند. به عبارت دیگر، خداوند واجب‌الوجود من‌جمیع‌الجهات است و همان‌گونه که خداوند مبدأ وجودی هر موجودی است، پس مبدأ هر کمالی نیز هست و هر کمال و فضیلتی که

دیگران دارند از ذات خداوند ناشی می‌شود؛ زیرا اگر مبدأ آن خدا نباشد، لازم می‌آید که مبدأ کمال موجود واحدی نباشد. بنابراین چون خداوند سبحان کمال مطلق است، ملاک ارزش‌گذاری فضایل اخلاقی توحید است.

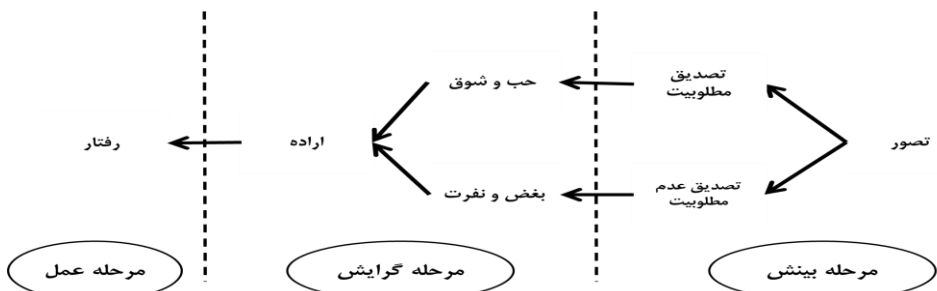
توضیح مطلب آنکه بر اساس مبانی انسان‌شناختی، انسان موجودی دو بعدی با ویژگی‌های کاملاً متمایز و متفاوت است. انسان علاوه بر بعد مادی که کمالات محدود دارد، بعد روحی و ملکوتی و غیرمادی دارد که بدین وسیله می‌تواند به بی‌کران‌ها برسد. افق خواسته‌های انسان بر اساس این جنبه، فراتر از امور مادی است و حتی با کمالات مادی هم قابل مقایسه نیست. از سوی دیگر انسان فطرتاً حب به ذات دارد و همین حب به ذات منشأ حب به کمال است. انسان‌ها با تمام اختلافاتی که دارند، همگی خواهان کمال هستند و از نقص و عیب گریزان‌اند. البته ممکن است که در مصداق کمال با هم اختلاف داشته باشند؛ مثلاً بعضی ثروت و مال را مصداق کمال بدانند و برخی قدرت را؛ اما همه خواهان کمالی هستند که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و از آنجاکه کمال مطلق فقط ذات مقدس خداوند سبحان است، پس همه انسان‌ها فطرتاً به خداوند سبحان میل و کشش دارند. از سوی دیگر، انسان از نقص و عیب متنفر است؛ لذا متعلق فطرت باید از هر گونه عیب و نقصی نیز مبرا باشد و از آنجاکه هر کثیر و مرکبی محدود و ناقص است، بنابراین متعلق فطرت باید احدی واحد باشد. بنابراین حب به کمال و تنفر از نقص و عیب، انسان را به توحید می‌رساند و از آنجاکه خداوند سبحان، کمال مطلق است و کمال مطلق از هر جهتی کامل و مطلق است، در نتیجه به صورت بالفعل واجد تمام صفات کمالی است و همین امر سبب می‌شود او منشأ و مبدأ هر کمالی باشد. به عبارت دیگر چون خداوند سبحان کمال مطلق است، چیزی از او منفصل نیست و او نیز از چیزی منفصل نیست؛ بنابراین او مبدأ همه اشیا و مرجع تمام موجودات و کمالات است (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۵). بر این اساس ملاک حقیقی برای کمال انسان، قرب به خداوند است. ملاک ارزش اخلاقی تنها قرب اختیاری به خداوند سبحان است و ملاک ارزش سایر امور حیثیت تقییدیه دارد و به میزان مقربیت آنها وابسته است. در واقع، ارزش همه فضایل اعم از صفات اکسسابی و رفتارهای اختیاری غیری است و تنها مصداق ارزش ذاتی، قرب اختیاری به خداوند سبحان است. بنابراین فضایل آن دسته از بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتارهای اختیاری انسان است که منشأ و مبدأ آن توحید باشد و موجب قرب انسان به خداوند شود. بر اساس این ملاک، عناوین مشهوری مثل سخاوت، عدالت و شجاعت، موضوع حقیقی گزاره اخلاقی نیز نیستند؛ بلکه گرچه به حسب عرف و مشهور، جزو فضایل محسوب می‌شوند، فضیلت بودنشان ذاتی نیست و حتی ممکن است در شرایطی مرجوح نیز واقع شوند. بنابراین شرط حقیقی برای آنکه چیزی فضیلت محسوب شود، همان ملاک ارزش است؛ یعنی تنها ارزش ذاتی، ارزش حقیقی است و حتی عنوان مزبور، مانند بخشش، موضوع حقیقی گزاره اخلاقی نیز نیست. بدین ترتیب بخشش - حتی در شرایط مزبور - نه از آن جهت که بخشش است ارزشمند است، بلکه هرچه موجب تحصیل ارزش حقیقی است، از همین جهت که موجب تحصیل ارزش است، ارزشمند است و البته در شرایط مزبور، بخشش یکی از مصادیق چنین اموری است.

از آنجاکه منشأ همه فضایل اخلاقی توحید است، برای تقسیم‌بندی فضایل لازم است همه شئون زندگی را که اختیار انسان در آن نقش دارد، دسته‌بندی کنیم و تأثیر توحید را در کسب ارزش اخلاقی در آنها توضیح دهیم. یک

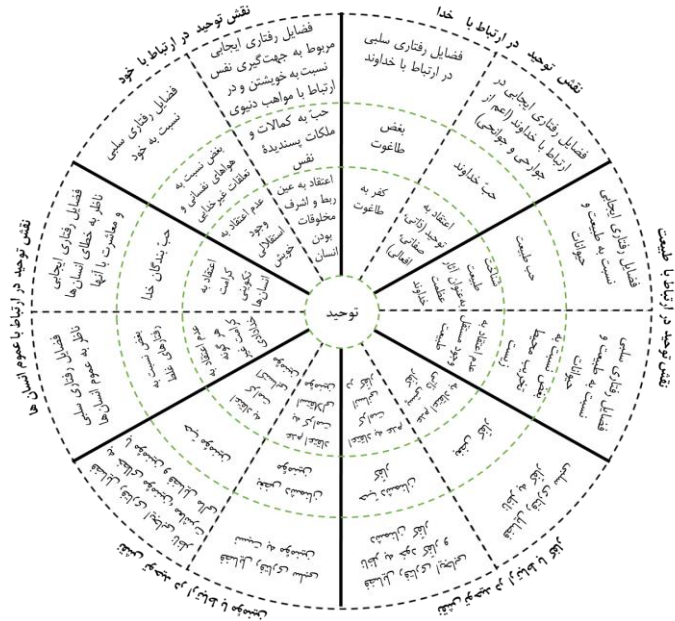
نحوه دسته بندی، بر اساس روابط فاعل اخلاقی در امور اختیاری خود است. این روابط یا مربوط به خود اوست یا غیر خود، و این غیر یا انسان‌های دیگرند، یا موجودات طبیعی دیگر - اعم از حیوانات و گیاهان و جمادات (محیطزیست) - و یا موجودات فراطبیعی و در رأس آنها خداوند سبحان. رابطه با انسان‌های دیگر نیز یا عموم انسان‌هاست یا گروه‌های خاص. البته گروه‌های انسانی بسیار متنوع و فراوانند؛ مانند مردان، زنان، کودکان و جوانان. پرواضح است که بیان فضایل اخلاقی نسبت به همه آنها در این مقاله امکان‌پذیر نیست. بنابراین فقط به فضایل اخلاقی درباره برخی گروه‌ها اشاره می‌کنیم.

مجموعه ساحت‌های اختیاری انسان که تحت داوری‌های اخلاقی قرار می‌گیرد در سه ساحت بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتارها دسته‌بندی می‌شوند. بینش‌ها آن ساحت از نفس است که به کشف حقایق می‌پردازد. در بعد بینشی لازم است که ما خوبی و بدی کارها را بشناسیم تا بتوانیم انتخاب معقولی داشته باشیم، اما شناخت خوبی و بدی کارها در گرو شناخت کمال واقعی و نهایی انسان است. از طرف دیگر در جهان‌بینی توحیدی شناخت کمال واقعی انسان مستلزم شناخت مبدأ، معاد و رابطه دنیا و آخرت است؛ زیرا انسانی که علم به استقلال یا وابسته بودن خود و دیگر موجودات به آفریدگار ندارد، نمی‌تواند در مورد وجود خود و جهان هستی و همچنین کمال واقعی و نهایی خویش قضاوت واقعی و درستی داشته باشد. اعتقاد و علم به معاد و ارتباط دنیا با آخرت نیز نقش مهمی در جاودانگی ارزش‌های اخلاقی دارد و با اعتقاد به معاد، کمال انسانی فراتر از لذایذ دنیوی خواهد بود و حتی در مواردی انسان برای کسب کمالات اخروی، لذایذ دنیوی خودگذر و فانی را فدای لذایذ برتر و پایدار اخروی می‌کند. (رجبی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۷).

شناخت‌ها به‌تنهایی نمی‌توانند انسان را تصمیم یا حرکت وادارند؛ بلکه علاوه بر عناصر معرفتی و شناختی امیال و گرایش‌ها هستند که انسان را برای انجام فعل به تکاپو می‌اندازند. بنابراین این گرایش‌ها سبب اراده می‌شوند و با آمدن اراده، علت تامه می‌شود و فعل تحقق پیدا می‌کند (همان، ص ۲۰۴). بالاخره رفتارها نیز ساحتی از نفس است که بینش‌ها و گرایش‌های انسان در آن ظهور و نمود پیدا می‌کند. بنابراین از آنجاکه منشأ همه کمالات توحید است، فقط آن دسته از بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتارهای اختیاری انسان که منشأ توحیدی دارند، فضیلت به حساب می‌آیند.



در توضیح ساحت‌های سه‌گانه نفس باید گفت که هر معرفت و بینشی که برای انسان حاصل می‌شود، متعلقش یا ملائم با وجود انسان است که در این صورت انسان با درک ملائمت، مطلوبیتش را تصدیق می‌کند؛ یا ملائم با وجود انسان نیست که در این صورت انسان با درک عدم ملائمت، عدم مطلوبیتش را تصدیق می‌کند. در حالت اول برای انسان شوق و حب ایجاد می‌شود و در حالت دوم نفرت و بغض پدید می‌آید. بنابراین ادراک کمال ملائم، ملازم با حب است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۵۹-۳۶۱). از سوی دیگر خداوند کمال مطلق است؛ پس علم و معرفت به خداوند که کمال مطلق است، مستلزم آن است که انسان شدیدترین حب را نسبت به خداوند داشته باشد. بنابراین ایمان و باور به اینکه تنها موجود مستقل خداوند سبحان است و منشأ همه کمالات اوست، سبب می‌شود عقربه دل انسان فقط به سمت ساحت ربوبی او بچرخد و انسان تنها او را استقلالاً دوست داشته باشد. از سوی دیگر از آنجاکه حب یک گرایش محرک و برانگیزاننده است، سبب می‌شود که گرایش‌های متناسب با کمال حقیقی انسان از قبیل تقوا و سایر حالات و ملکات در نفس شکل بگیرد و همین حالات و ملکات به نوبه خود منشأ فضایل رفتاری و جوارحی می‌شود. بنابراین بینش‌ها در پدید آمدن گرایش‌ها تأثیر دارند. پس از حب، اراده شکل می‌گیرد و این روند، دست آخر به رفتار خارجی و جوارحی می‌انجامد. بنابراین حصول رفتار خارجی متوقف بر بینش و گرایش مناسب است. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «بدان که هر ظاهری، باطنی متناسب با خود دارد. آنچه ظاهرش پاکیزه، باطن آن نیز پاک و پاکیزه است و آنچه ظاهرش پلید، باطنش نیز پلید است» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۱، ص ۲۰۳). بنابراین تأثیر توحید در بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتار انسان را می‌توان مطابق الگوی ذیل ترسیم کرد.



۲. نقش توحید در فضایل اخلاقی مرتبط با خداوند

مقصود از فضایل بینشی، فضایی هستند که به ابعاد معرفتی انسان مربوط می‌شوند. مهم‌ترین فضیلت بینشی که تأثیر مهمی در تمامی فضایل اخلاقی دارد، فضیلت ایمان است که در ادامه به تعریف و جایگاه آن در فضایل اخلاقی اشاره می‌شود.

۲-۱. فضایل بینشی در ارتباط با خداوند سبحان

از آنجاکه مبدأ همه کمالات، خداوند سبحان است، بر همین اساس ایمان و باور به توحید در تمام مراتب آن شرط اصلی اتصاف به فضایل اخلاقی است. هرچند ایمان از سنخ بینش است، اما ایمان همان علم و معرفت نیست؛ بلکه علم، مقدمه و یکی از ارکان ایمان است. بنابراین چنین نیست که هر جا علم باشد، ایمان هم ضرورتاً وجود داشته باشد. چنان که خداوند درباره فرعونیان می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل: ۱۴)؛ ولی برای اینکه ایمان به وجود آید، حتماً باید علم وجود داشته باشد و انسان نمی‌تواند به چیزی که به آن جهل دارد ایمان آورد. بنابراین برای تحقق ایمان علاوه بر علم، عنصر ارادی دیگری نیز لازم است و آن پذیرش و تسلیم قلبی است که انسان در قلب خویش بپذیرد که در عمل نیز به این علم خویش پایبند باشد. براین اساس حقیقت ایمان همان عقد قلب و پذیرش و تسلیم باطنی است که مقدمه آن، معرفت است و نتیجه آن اقرار زبانی و التزام عملی به لوازم این پذیرش است.

البته اهمیت ایمان به سبب متعلق آن یعنی توحید است، نه خود ایمان؛ زیرا ممکن است متعلق ایمان طاغوت باشد که در این صورت نه تنها ایمان ارزشی ندارد، بلکه ضدارزش نیز می‌باشد؛ اما از آنجاکه ذات مقدس خداوند سبحان در کانون اصلی هستی قرار دارد، بنابراین برای خروج از کفر باطنی، نخستین و اصلی‌ترین متعلق ایمان، خداوند سبحان و صفات کمالی حضرت حق است و بقیه متعلقات، فرع بر این اصل‌اند. براین اساس توحید در مالکیت، خالقیت، ربوبیت تکوینی و تشریحی و توحید در الوهیت از دیگر متعلقات ایمان است. همچنین می‌توان از معاد، قرآن و کتب آسمانی، فرشتگان و دیگر آیات الهی نام برد. نیز از آنجاکه اعتقاد به طاغوت با اعتقاد به توحید منافات دارد، بنابراین توحید ناب و خالص در جنبه سلبی مستلزم آن است که انسان به طاغوت در تمام مراتب آن کفر بورزد. همچنین از آنجاکه حقیقت ایمان تسلیم قلبی و تبعیت محض می‌باشد، براین اساس نصاب ایمان این است که شخص به همه متعلقات ایمان، نظیر: خداوند، رسل، کتب، ملائکه، روز جزا و غیره ایمان مطلق داشته باشد و به عبارت دیگر آنچه که موجب سعادت می‌شود، ایمان مطلق است که هیچ نوع تبعیضی در آن نسبت به انبیاء و محتوای رسالتشان نباشد. (مصباح، ۱۳۹۱، ص ۱۴۲). براین اساس ایمان در رأس تمام فضایل بینشی قرار دارد و شرط فضیلت بودن فضایل بینشی این است که مصداقی از ایمان و کفر به طاغوت باشند.

۲-۲. فضایل گرایشی در ارتباط با خداوند

محبت در اصطلاح جاذبه‌ای ادراکی است که در دل موجود ذی‌شعور، نسبت به چیزی که با وجود او ملایمتی و با تمایلات و خواسته‌های او تناسبی داشته باشد، پدید می‌آید. کیفیت حصول این گرایش در نفس به این صورت است

که از نظر فلسفی، کمال مساوی وجود است و مراتب مختلف کمال مرتبط با مراتب مختلف وجود است. البته تأثیر مراتب وجود در حصول محبت منوط به این است که انسان به آن معرفت داشته باشد. بنابراین مراتب وجود از جمله مراتب پایین وجود از قبیل محسوسات، رنگ‌ها و حالات ظاهری، تا عالی‌ترین مرتبه وجود که بی‌نهایت است، به میزان معرفتی که انسان نسبت به آنها دارد، می‌توانند در انسان کشش ایجاد کنند و هر چقدر این معرفت بیشتر و شدیدتر باشد، این جاذبه نیز بیشتر خواهد شد. بنابراین جذب و انجذاب در موجودات ذی‌شعور، آگاهانه است و عنصر شناخت در آن نقشی مهم دارد. به همین دلیل، جذب و انجذاب در موجودات ذی‌شعور را جاذبه ادراکی می‌نامند. البته انسان به هر چیزی که معرفت دارد، کشش و میل ندارد؛ بلکه متعلق معرفت باید با نفس انسان ملائم هم باشد. به عبارت دیگر، انسان به چیزی محبت می‌ورزد که سازگاری آن را با وجود و نیازهای خود دریافته باشد. مرتبه عالی محبت، جایی است که انسان به وجود صفاتی مانند شجاعت، غیرت یا عدالت و سخاوت در وجود کسی پی ببرد. از آنجاکه این صفات کمالی، مطلوب هر انسانی هستند و با فطرت کمال طلب انسان هم‌خوانی دارند، جاذبه آنها، دل انسان را متوجه خود می‌کند. متعلق علاقه انسان، در این موارد امور معنوی و غیرمحسوس است و هرچه معرفت انسان بیشتر شود، متعلق محبت انسان، کامل‌تر و ارزشمندتر می‌شود؛ تا جایی که دل انسان به موجودی که منشأ همه کمالات و زیبایی‌هاست، توجه می‌کند و محبت به معنای واقعی‌اش تحقق می‌یابد و انسان، به آفریدگار کمال و جمال دل می‌سپارد. این محبت نیز مراتبی دارد و هر کس به اندازه معرفتش به اسما و صفات الهی از آن بهره می‌برد (مصباح، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۱۶). براین اساس خاستگاه محبت به خداوند سبحان در انسان ادراک عقلی از جمال جمیل آن ذات یگانه و لذت بی‌بدیلی است که در پی این ادراک نصیب انسان می‌شود (تهرانی، ۱۳۹۱، ج ۱۳، ص ۵۹-۶۰). بنابراین فضیلت حب به خدا از شئون توحید و از آثار آن است. بر اساس توحید ذاتی و صفاتی و افعالی، همه موجودات از جمله انسان در اصل وجود، صفات و افعال وابسته به خداوند سبحان و مخلوق او هستند. همچنین بر اساس توحید افعالی تمام شئون عالم از خالقیت و مالکیت گرفته تا ربوبیت و الوهیت، همه مخصوص خداوندند. از سوی دیگر محبت زمانی برای انسان حاصل می‌شود که انسان کمالی را درک کند. بنابراین انسان با معرفت به خداوند و اسمای حسنایش، کمال مطلق بودن خداوند را درک می‌کند و همین امر زمینه فضیلت حب را فراهم می‌آورد.

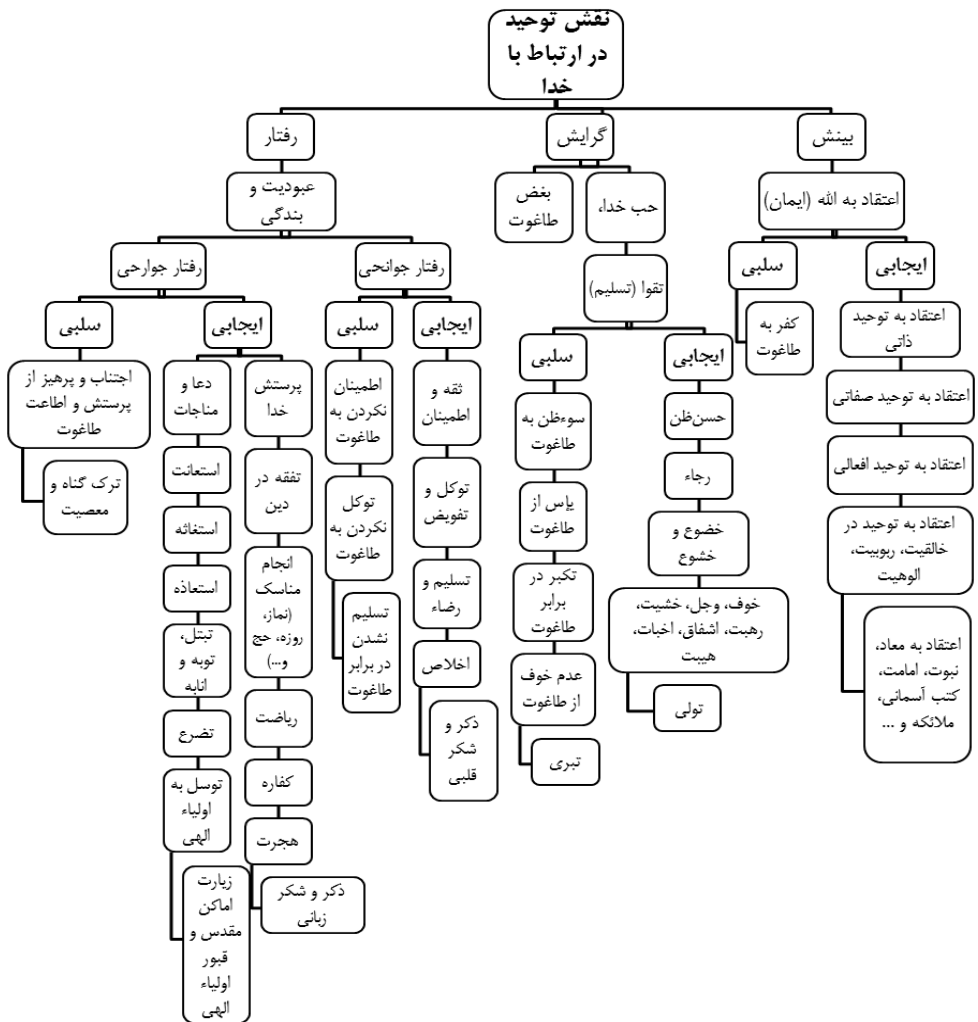
نکته دیگر این است که محبت تابع‌ساز است و کسی که به دیگری محبت دارد، همان چیزی را می‌خواهد که محبوبش می‌خواهد و همین مسئله نقش بسزایی در ایجاد حالات و ملکات پسندیده از جمله ملکه تقوا و همچنین در فضایل رفتاری دارد. تقوا از ماده وقایه است و در اصل «وقوی» بوده که واو تبدیل به تاء شده است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳، ص ۱۸۳). معنای لغوی تقوا این است که انسان نفس و جان خود را از چیزی که از آن بیمناک است نگاه دارد؛ سپس گاهی به خود خوف و ترس نیز تقوا اطلاق شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۸۱). بنابراین مفهوم خوف در اصل معنای لغوی تقوا اشراب شده است. البته چنین نیست که احتراز از هر خوفی، تقوای اخلاقی باشد؛ بلکه مقصود از تقوای اخلاقی، حالت و گرایشی است که انسان به واسطه آن، خطری را که به سبب رفتارهای اختیاری‌اش متوجه سعادت ابدی و اخروی اوست، از خود دور کند. به چنین شخصی «متقی» و به آن حالت و گرایش خاص «تقوا» گفته می‌شود (مصباح، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۷۱).

البته منشأ این خوف لزوماً خوف از جهنم یا عذاب‌های اخروی نیست؛ بلکه منشأ این خوف می‌تواند حب الهی باشد و تأثیر آن به مراتب بیشتر و عمیق‌تر از تأثیر خوف از عذاب است. توضیح مطلب آنکه کسی که به خدا ایمان دارد و قلبش مملو از محبت خداوند است، می‌ترسد که مبدا محبوب خویش را از دست دهد یا با انجام کارهای ناشایست مغضوب او قرار گیرد. همین مسئله سبب پیدایش گرایش تقوا در انسان می‌شود که بر اساس آن می‌کوشد ضمن پرورش ملکات و حالات پسندیده در نفس، از حالات و گرایش‌های رذیله بپرهیزد. بنابراین تقوا فقط جنبه سلبی ندارد؛ بلکه هم جنبه ایجابی دارد که شخص بر اساس آن به دنبال کسب فضایل است و هم جنبه سلبی دارد که بر اساس آن از رذایل می‌پرهیزد. بنابراین مقصود از تقوا همان التزام به توحید عملی است که شخص بر اساس آن، فقط بر خدا توکل می‌کند؛ از هیچ‌کس جز خدا هراسی ندارد؛ فقط با او آرامش می‌یابد؛ تنها به او اطمینان و حسن‌ظن دارد و بنابراین دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن می‌درد. امیرمؤمنان علیؑ چنین ملکه‌ای را رئیس اخلاق می‌داند. «التقوی رئیس الأخلاق» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶، ص ۴۲). ریشه این تقوا در قلب انسان بوده، منشأ آن ایمان است و ثمره آن بندگی و عبودیت است که خود را در رفتارهای جوانحی و جوارحی نشان می‌دهد.

۲-۳. فضایل رفتاری در ارتباط با خداوند سبحان

عبودیت در لغت یعنی اظهار تذلل، فروتنی و طاعت و واژه عبادت که رساتر از عبودیت است، به معنای نهایت فروتنی و تذلل است. به همین دلیل، تنها خداوند سبحان که نهایت کمال و فضیلت را دارد، شایسته پرستش و بندگی است: «ألا تعبدوا إلا إياه» (یوسف: ۴۰) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۴۲). عبد بودن انسان‌ها در برابر خداوند، گاه جنبه تکوینی آن لحاظ می‌شود. در این لحاظ از آنجا که اصل وجود و هستی انسان از خداوند سبحان است، همه انسان‌ها از حیث تکوینی و وجودی، چه بخواهند و چه نخواهند، عبد و مملوک خداوندند و هیچ‌کس و هیچ‌چیز هم نمی‌تواند این رابطه را تغییر دهد؛ چراکه رابطه‌ای قراردادی و اعتباری نیست تا تغییرپذیر باشد؛ اما وجهه دیگر عبد بودن و بندگی انسان اختیاری است و منظور این است که انسان به اراده و اختیار خود، راه بندگی را در پیش گیرد و به لوازم آن پایبند باشد. البته انسان‌ها برخلاف عبودیت تکوینی، در اینجا یکسان نیستند، بلکه با توجه به بینش‌ها و گرایش‌هایی که دارند، عده‌ای بنده خدا می‌شوند و خدا را عبادت می‌کنند و کسانی نیز بندگی شیطان و هوای نفس و نظایر آنها را می‌پذیرند (مصباح، ۱۳۹۱، ص ۱۵۷-۱۵۸). حقیقت بندگی و عبودیت یعنی نشان دادن مملوکیت خویش برای پروردگار و این امر، با استکبار و شرک نمی‌سازد (طباطبائی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۴). به همین دلیل انسان، هم با زبان و هم با عمل باید این واقعیت را دریابد و آن را به اثبات برساند که مملوک خداست و از خودش هیچ ندارد و هرچه دارد و هست، همه از آن خدای سبحان است و جز او مالک و مدبر و صاحب اختیاری نیست. بنابراین لازمه عبودیت، این است که انسان باید هر گونه «استقلال» را از خود نفی کند و با تمام وجود احساس و لمس کند که در هیچ زمینه‌ای، ذره‌ای استقلال از خود ندارد. این در واقع همان مسیری هست که به وسیله «تقوا» ایجاد می‌شود و چنین انسانی دائماً مراقب است که از اراده خداوند

تخلف نکند. عالی‌ترین مرتبه نفی استقلال این است که آدمی حقیقتاً غیر از اراده خدا اراده‌ای نبیند و نیابد و اراده خویش را در اراده خداوند فانی کند. در مراحل بعد، انسان باید سایر مملوکاتی را که برای خود قائل است، به صاحب حقیقی‌اش بازگرداند و بداند که این امور متعلق به او نیستند و مالک حقیقی آنها کسی دیگر است. در این مرحله انسان مال، حیات، علم، قدرت، ریاست، آبرو و هر آنچه را دارد از مالک اصلی یعنی خدا می‌داند و برای این امور نیز استقلالی قائل نمی‌شود (مصباح، ۱۳۹۱، ص ۱۸۴-۱۸۵). البته واضح و روشن است که با توجه به مراتب مختلف ایمان و تقوا، مراتب بندگی نیز متفاوت خواهند بود. بنابراین وجه فضیلت بودن فضایل رفتاری این است که به نوعی مصداق بندگی و عبودیت در محضر پروردگار باشند. در نمودار زیر فضایل بینشی، گرایشی و رفتاری در ارتباط با خداوند به طور کامل ترسیم شده‌اند.



۳. نقش توحید در فضایل مرتبط با خود

فضایل در ارتباط با خود، فضایی هستند که بخصوص ارتباط با خدا، دیگران یا طبیعت محدود نیستند؛ بلکه ویژگی‌ای نفسانی‌اند که به امور مختلف اطلاق پذیرند. مثلاً حیا، از فضایل گرایشی مرتبط با خود است و این حیا می‌تواند از خدا باشد یا از انسان‌های دیگر، یا از خود. هرچند این فضایل مربوط به خود فرد هستند، اما وجود این فضایل در تحکیم روابط میان انسان‌ها هم نقش مهمی دارند.

۳-۱. فضایل بینشی، مرتبط با خود

براساس اصل اساسی حرکت جوهری، نفس انسان بر اثر ایمان و تقوا و فضایل ناشی از این دو، همواره در حال حرکت و تغییر است و با کسب این فضایل، هویتی تازه می‌یابد و قابلیت‌ها و استعدادهای جدیدی برای دریافت و قبول معارف و حقایق پیدا می‌کند. از این حالت که در اثر تکامل نفس برای انسان حاصل می‌شود، تعبیر به «حکمت» می‌شود. معنای لغوی حکمت بازداشتن و جلوگیری از فساد است و در اصل منع از ظلم و ستم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۸). حاکم را از این جهت حاکم می‌گویند که ظالم را از ظلم بازمی‌دارد (ابن‌منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۱۴۱)؛ اما در اصطلاح حکمت، عبارت است از دریافت حق با علم و عقل (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۹). براین اساس حکیم بودن قدرت درک حقایق و درک معارف یقینی است و در این صورت انسان به شناخت‌های صحیح و ناب نائل می‌شود (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۲۰۵). علامه طباطبائی حکمت را با حق یکی می‌گیرد:

حق عبارت است از رأی و اعتقادی که ملازم با رشد بدون غی و مطابق با واقع باشد، و این در حقیقت همان حکمت است؛ زیرا حکمت، رأی و عقیده‌ای است که در صدقش محکم باشد و کذب در آن نباشد و نفعش نیز محکم باشد؛ به گونه‌ای که ضرری نداشته باشد (طباطبائی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۹، ص ۲۷۱).

از سوی دیگر تمام ملکات و رفتارهای انسان تحت تأثیر فضیلت حکمت هستند؛ زیرا وقتی حکمت در جان انسان ثبات یافت، در دل محصور نمی‌ماند؛ بلکه آثار آن در زبان و عمل و رفتار نیز ظاهر می‌گردد. چنین کسی سخنانش حکیمانه خواهد بود و از گفتار بیهوده و لغو می‌پرهیزد. چنان موعظه می‌کند که سخنانش سزاوار تحسین و ستایش است (مصباح، ۱۳۸۷الف، ج ۱، ص ۲۱۷). از سوی دیگر فضایل بدون حکمت چه‌بسا تبدیل به ردیلت شوند. سخاوت بدون حکمت، به اسراف و تبذیر منجر می‌شود. علم بدون حکمت، به عجب و خودنمایی و فریب می‌انجامد. سکوت غیرحکیمانه، نشانه ضعف است. حلم بدون حکمت، به ذلت ختم می‌شود. همچنین خداوند سبحان در سوره «اسراء» پرهیز از شرک، احسان و نیکی به والدین، رعیت حق خویشان، مستمندان و در راه ماندگان، پرهیز از اسراف، میانه‌روی در انفاق، خودداری از کشتن فرزند، پاک‌دامنی و پرهیز از زنا و فحشا، خودداری از خوردن مال یتیم، تأکید بر وفای به عهد، پرهیز از خیانت در تجارت، خودداری از رفتارهای ناآگاهانه و دوری از تکبر را از مصادیق حکمت‌هایی می‌داند که پروردگار بر پیامبر وحی کرده است (اسراء: ۳۹-۲۲) (تهرانی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۹۱). حکمت سبب می‌شود که انسان نگاهی واقع‌بینانه به خود داشته باشد و در عین اینکه خودش را اشرف مخلوقات می‌داند، اما وجود خود را وجود ربطی و تعلق به خداوند بداند و هیچ‌گونه استقلالی در هیچ زمینه‌ای برای خودش قائل نباشد. این نشانه ایمان خالص است.

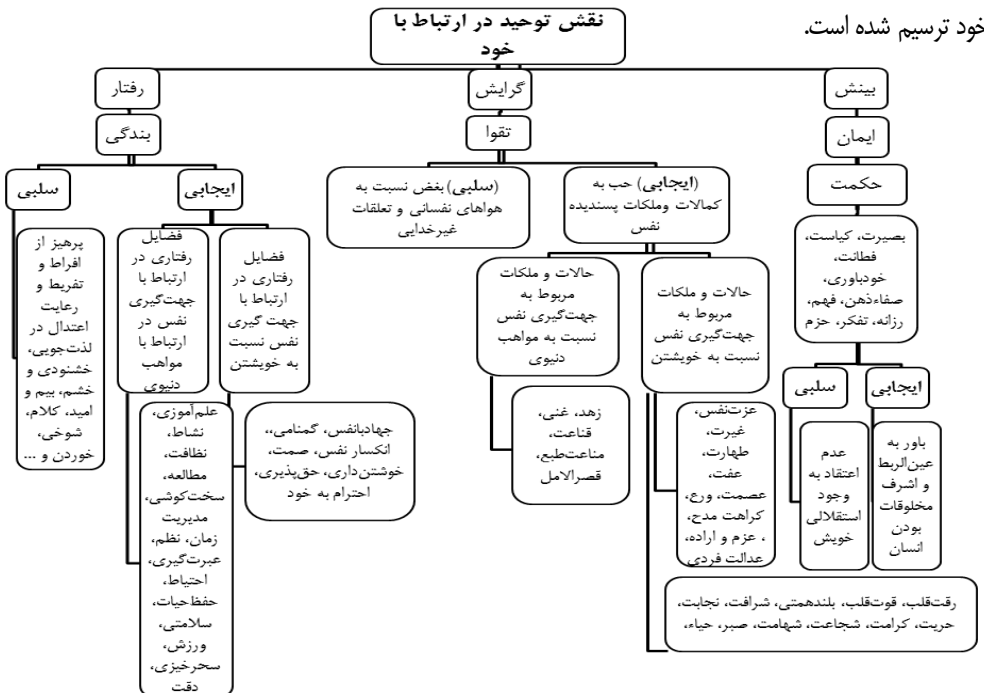
۲-۳. فضایل گرایشی مرتبط با خود

انسان به حسب فطرت، حب به ذات دارد. از این حب به ذات، دو گرایش دیگر در نفس شکل می‌گیرد: یکی حب به کمال و دیگری تنفر از نقص و عیب (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۲۹۷-۲۹۸). براین اساس هم حب فطری به کمال و هم تنقوی الهی مقتضی آن است که انسان نسبت به ملکات و کمالات نفس حب داشته باشد و نسبت به هواهای نفسانی و تعلقات غیرخداایی که موجب می‌شوند انسان از خدا دور شود، بغض داشته باشد. البته ملکات و کمالات پسندیده نفس بر دو دسته‌اند: برخی از این ملکات و گرایش‌ها مربوط به جهت‌گیری نفس نسبت به خویش‌تن هستند. این دسته از ملکات، ملکاتی‌اند که انسان را از هر گونه پستی و رذالت دور می‌کنند و انسان با اتصاف به این ملکات، صفات انسانی و الهی می‌یابد؛ اما برخی ملکات مربوط به جهت‌گیری نفس نسبت به دنیا و مواهب دنیوی‌اند. این دسته از ملکات سبب می‌شوند که انسان با بصیرت و تقوا واقعیت دنیا را بشناسد و فریب ظاهر آن را نخورد و آن را وسیله‌ای برای نیل به کمالات اخروی قرار دهد.

۳-۳. فضایل رفتاری مرتبط با خود

آن دسته از رفتارهای اختیاری انسان که برای رضایت الهی انجام شوند و سبب قرب انسان به خداوند باشند، مصداقی از عبودیت هستند و فضیلت به‌شمار می‌آیند و وجه فضیلت بودنشان نیز آن است که مصداق بندگی و عبودیت‌اند. فضایل رفتاری در ارتباط با خود بر دو دسته‌اند: برخی مربوط به مدیریت خود نفس‌اند تا از طغیان آن جلوگیری شود و برخی دیگر مربوط به استفاده از مواهب دنیوی‌اند. در نمودار ذیل تمام فضایل بینشی، گرایشی و رفتاری در ارتباط با

خود ترسیم شده است.



۴. نقش توحید در فضایل اخلاقی مرتبط با عموم انسان‌ها

این دسته از فضایل مربوط به ارتباط انسان با عموم انسان‌ها فارغ از هر گونه عقیده و اعتقاد است. به عبارت دیگر این دسته از فضایل مربوط به انسان‌هاست از آن جهت که مخلوق خداوند هستند.

۴-۱. فضایل بینشی مرتبط با عموم انسان‌ها

انسان‌ها به‌رغم تفاوت‌های بسیاری که ممکن است از جهت طبیعی و خلقت داشته باشند، اما ویژگی‌های فراوانی نیز وجود دارد که انسان‌ها به نوعی در آن ویژگی‌ها تساوی و اتحاد دارند و همین ویژگی‌های مشترک می‌تواند مبین وظایف اخلاقی انسان‌ها نسبت به یکدیگر باشد: انسان‌ها در ارتباط با خالق (روم: ۴۰)؛ در غایت نهایی خلقت (ذاریات: ۵۶)؛ در امید شستن روح الهی (سجده: ۹)؛ در کاشته شدن بذره‌های معرفت در درون (بقره: ۳۱)؛ در کرامت ذاتی (اسراء: ۷۰)؛ در مبدأ خلقت (نساء: ۱)؛ در ماده اصلی خلقت (حجر: ۳۶) و سرانجام در ماهیت و مختصات انسانی از قبیل روح، عقل، عواطف و احساسات و وجدان، مشترک هستند (جعفری، ۱۳۹۰، ص ۳۳۷-۳۴۲). فضیلت ایمان از جهت ایجابی اقتضا می‌کند روابط انسان‌هایی که در مختصات انسانی مشترک هستند و همه مخلوق خداوندند، بر اساس کرامت انسانی شکل بگیرد. بنابراین هر گونه نگاه غیر کرامت‌آمیز به انسان مخالف این نگرش است و با جهان‌بینی توحیدی منافات دارد؛ زیرا بر اساس بینش توحیدی همه انسان‌ها میوه یک درخت‌اند و هر گونه نگاه ابزاری و منفعت‌طلبانه، با این نگرش منافات دارد و به همین سبب، انسان حق ندارد برای تأمین منافع خویش از دیگران بهره‌کشی و آنها را استثمار کند. همچنین در جنبه سلبی، ایمان مقتضی آن است که انسان این کرامت تکوینی را از غیر خدا نداند.

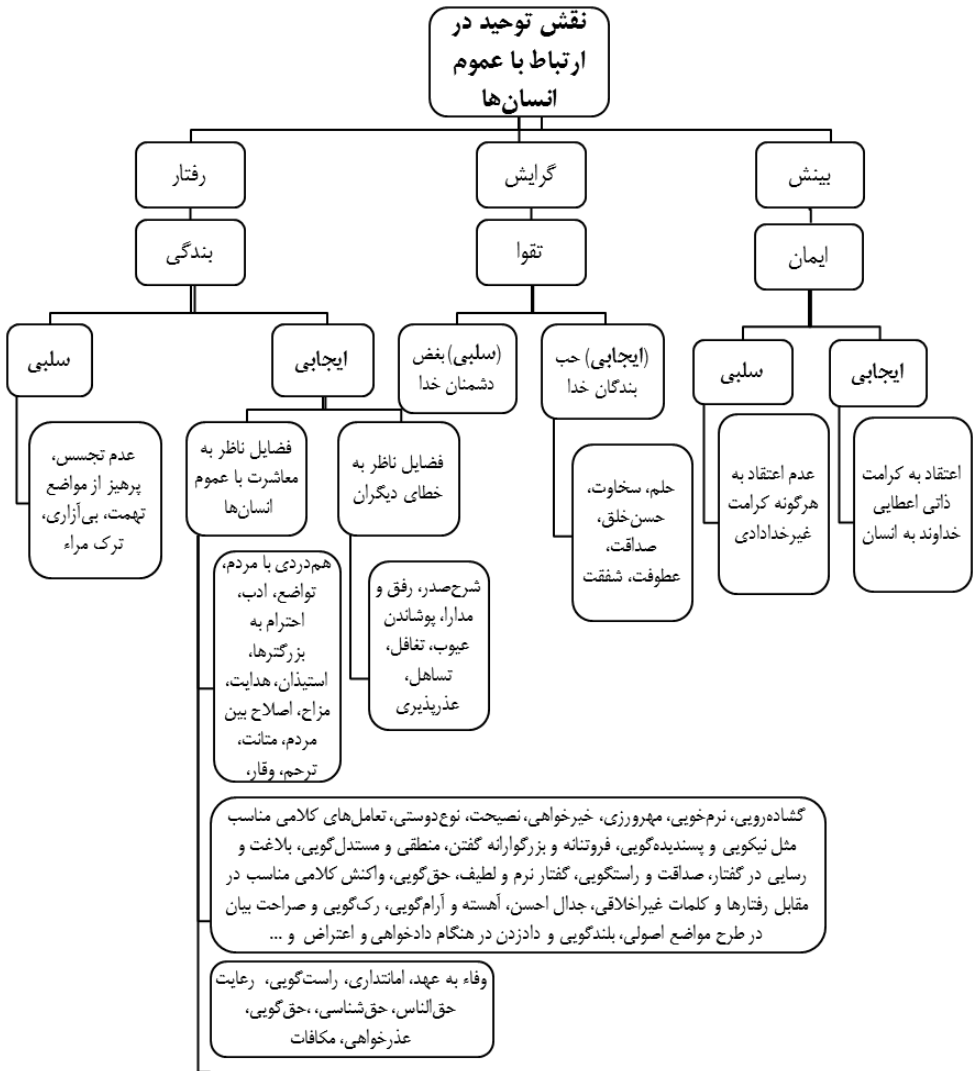
۴-۲. فضایل گرایشی مرتبط با عموم انسان‌ها

بر اساس توحید در خالقیت، انسان‌ها همه مخلوق خداوند سبحان‌اند؛ بنابراین تقوای الهی اقتضا می‌کند انسانی که خدا را دوست دارد، مخلوق و آفریده او را نیز دوست داشته باشد. بر این اساس مهم‌ترین عامل انسان دوستی و پروراندن عشق و محبت به انسان‌ها توحید است. اگر ما به این اعتقاد برسیم که تمامی انسان‌ها و بلکه پدیده‌های جهان مظاهر خداوند هستند، همه را دوست خواهیم داشت. بنابراین از آنجاکه تنها محبوب انسان خدای سبحان است، تمام علاقه‌های یک انسان موحد و مؤمن به انسان‌های دیگر به سبب نسبت و پیوندی است که با خداوند دارند و عشق به خداوند سبحان توجیه‌کننده این حب است. این حب سبب ایجاد حالات و ملکاتی مثل حلم، صداقت، حسن خلق می‌شود؛ زیرا انسانی که بندگان خدا را دوست دارد، در مقابل خطاهای آنها از خود بردباری نشان می‌دهد. در روابط اجتماعی ضمن آنکه با مردم معاشرت نیکو دارد، دارای ملکه سخاوت است و از اموالی که خدا در اختیارش قرار داده برای رفع گرفتاری بندگان خدا استفاده می‌کند. البته مقصود این نیست که انسان‌ها از تمام جهات حتی از جهت رفتارهای شرارت‌آمیزشان نیز مطلوب و مورد حب انسان باشند. بدون شک این‌گونه افراد

به سبب رفتارهای قبیح نه تنها محبوب نیستند، بلکه مبغوض نیز هستند. انسان‌ها فقط از جهت اصل خلقت و وجود و از این جهت که مخلوق خداوندند، از برخی مراتب کمال برخوردارند و به همین سبب، متعلق حب انسان هستند؛ اما از جهت سوء رفتارهایشان و از جهت نقایص اکتسابی، نه تنها مبغوض انسان، که مبغوض خداوند نیز هستند. البته این وضعیت، عَرَضی است و با سوء اختیار انسان ایجاد شده است (مصباح، ۱۳۸۸ ب، ج ۱، ص ۳۱۷-۳۱۹). بنابراین این ملکات زمانی فضیلت و کمال برای فاعلشان هستند که منشأ آنها تقوای الهی باشد.

۴-۳. فضایل رفتاری مرتبط با عموم انسان‌ها

وجود جهات مشترک میان انسان‌ها مقتضی آن است که انسان‌ها از جهت اصل خلقت با هم برابر باشند و نسبت به هم وظایف اخلاقی متقابلی داشته باشند. بنابراین ایمان و تقوا مقتضی آن است که انسان خود را برتر از دیگران نبیند و همه انسان‌ها را آفریده خداوند سبحان بداند. بر همین اساس اصل اولی در رفتار با دیگر انسان‌ها این است که انسان خود را به جای آنها نگذارد و هر توقعی که از دیگران دارد، خودش برای دیگران انجام دهد. در روایتی شخصی به حضور پیامبر اکرم^ﷺ رسید و به حضرت گفت که کاری را به او بیاموزند که با انجام آن بهشتی شود. حضرت در پاسخ فرمودند: آنچه را که دوست داری مردم نسبت به تو انجام دهند، تو نیز درباره مردم همان طور عمل کن، و آنچه را که میل نداری درباره تو عمل کنند، تو هم نسبت به مردم آن طور رفتار مکن (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۳۶). بنابراین انجام وظایف اخلاقی در قبال دیگران اگر برای رضایت الهی و بر اساس تقوا و ایمان باشد، فضیلت است و مصداقی از بندگی و عبودیت خواهد بود و اگر برای ریا و خودنمایی باشد، ردیلت به شمار می‌آید. بر اساس نگرش توحیدی، همه انسان‌ها از جهت انتساب به خداوند مورد تکریم و احترام قرار می‌گیرند و همه انسان‌ها هم‌نوع و مخلوق خدای واحد هستند و هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا. همین نگرش سبب می‌شود که انسان از جهت اخلاقی در ارتباط با عموم انسان‌ها وظایف اخلاقی خاصی داشته باشد. برخی از این فضایل جنبه سلبی دارند. به همین سبب، انسان در معاشرت با انسان‌های دیگر، باید از هر آنچه موجب آزار و اذیت آنها می‌شود، بپرهیزد؛ اما برخی فضایل جنبه ایجابی دارند و انجام آنها موجبات خوشحالی و رضایتمندی مردم را فراهم می‌کند و همین امر سبب تحکیم روابط انسانی می‌شود. خود فضایل ایجابی، برخی ناظر به خطای دیگران هستند. بندگی و عبودیت در این موارد اقتضا می‌کند که انسان دنبال مچ‌گیری و انتقام نباشد؛ بلکه تا جای ممکن با سعه‌صدر برخورد کند و از جهت تربیتی، چه بسا این گونه برخوردها زمینه هدایت و پشیمانی ایشان را فراهم آورد. برخی دیگر از فضایل، مربوط به معاشرت با انسان‌هاست. در مسائل مالی و عهدوییمان‌های بین‌الطرفینی خود را متعهد به انجام تعهدات می‌داند؛ در معاشرت‌های روزانه با گشاده‌رویی و مهرورزی برخورد می‌کند، و بالاخره خود را اخلاقاً متعهد می‌داند که در همه مراحل زندگی، خیرخواه و ناصح همه باشد. انجام این رفتارها در حقیقت احترام به کرامت و عزت انسانی است و انسان در حقیقت با اکرام بندگان خدا در حقیقت خود خدا را اکرام می‌کند؛ لذا انجام این رفتارها برای رضایت الهی، مصداقی از بندگی و عبودیت پروردگار هستند.



۵. نقش توحید در فضایل مرتبط با مؤمنان

این دسته از فضایل، بیانگر وظایف اخلاقی ما نسبت به مؤمنان است.

۵-۱. فضایل بینشی در ارتباط با مؤمنان

ایمان به توحید سبب می‌شود در خصوص مؤمنان علاوه بر همه جنبه‌های اتحادی که میان تمام انسان‌ها وجود دارد، باور دیگری نیز شکل بگیرد و آن اعتقاد به کرامت ارزشی اکتسابی است که قرآن با تعبیر زیبای اخوت از آن یاد می‌کند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات: ۱۰). این نوع اتحاد، بالاترین و باارزش‌ترین و واقعی‌ترین نوع

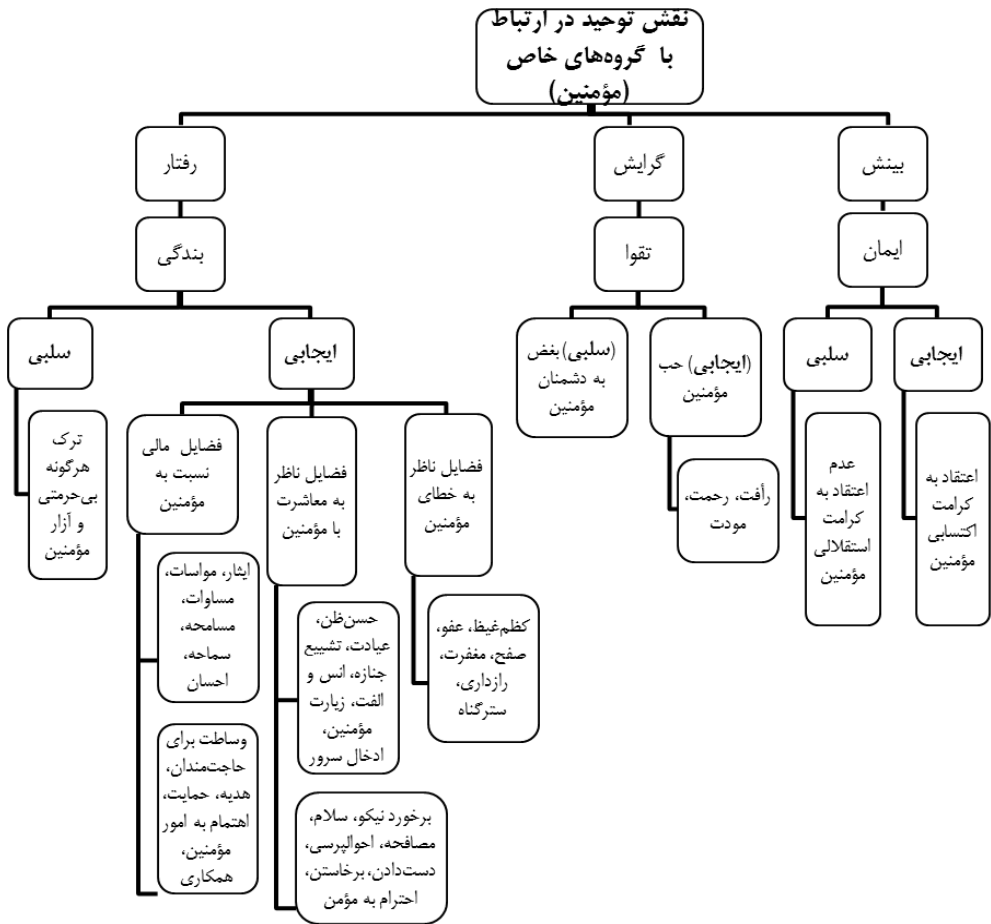
اتحاد و ناشی از انجذاب ارواح تکامل یافته است. این نوع اتحاد اکتسابی و اختیاری است که از قانون نفس‌الامری ملکوتی ناشی شده است (جعفری، ۱۳۹۰، ص ۳۴۴). بر اساس باور توحیدی همه جهان هستی از جمله عالم انسانی همچون منظومه‌ای پیوسته است که اجزای آن با یکدیگر پیوستگی کامل دارند، و همه دارای جهتی واحدند که همان جهت «الله» است. این باور سبب می‌شود تا انسان مؤمنان را همچون تن خویش بداند (حکیمی و دیگران، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۴۹). بنابراین در حوزه بینشی از جهت ایجابی ایمان سبب می‌شود انسان به کرامت اکتسابی و ارزشی مؤمنان اعتقاد و باور داشته باشد؛ اما از جهت سلبی ایمان به توحید سبب می‌شود که انسان این کرامت و ارزش را استقلالی نداند و همه را از الطاف خداوند سبحان بداند. بنابراین اگر انسان به کرامت ارزشی مؤمنان باور و اعتقاد دارد، این کرامت مستقل نیست و بر همین اساس کرامات معصومان و اولیای الهی، استقلالی و در عرض خداوند سبحان نیست؛ بلکه جایگاه و مقام ایشان در طول جایگاه خداوند سبحان است و اساساً مقامشان به سبب انتساب به خداوند سبحان است.

۲-۵. فضایل گرایشی مرتبط با مؤمنان

گفته شد که عموم انسان‌ها و مخلوقات خداوند سبحان به دلیل انتساب به خداوند بهره و حظی از کمال دارند و به همین سبب متعلق حب انسان هستند؛ اما تقوای الهی اقتضا می‌کند که اهل ایمان علاوه بر کمال تکوینی و خدادادی مشترک با سایر انسان‌ها از جهت دیگری نیز مورد حب باشند. توضیح آنکه مؤمنان علاوه بر کمال تکوینی که همه انسان‌ها از آن بهره‌مندند، از کمالات ناشی از ایمان نیز برخوردارند و از آنجاکه این کمالات اکتسابی‌اند و قرب وجودی اهل ایمان به کمال مطلق را نشان می‌دهند، اهل ایمان از این جهت نیز مورد حب انسان هستند. براین اساس حب به اهل ایمان پیوندی درونی است که توحید، آنها را به هم پیوند زده است. این حب در خصوص مؤمنان سبب گرایش‌هایی همچون رأفت، رحمت و مودت می‌شود. در جنبه سلبی نیز انسان باید نسبت به دشمنان مؤمنان بغض داشته باشد.

۳-۵. فضایل رفتاری مرتبط با مؤمنان

همه فضایل رفتاری در ارتباط با عموم انسان‌ها در ارتباط با مؤمنان نیز با شدت و قوت بیشتری صادق‌اند و به همین سبب از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. البته انسان وظایف ویژه‌ای در قبال مؤمنان دارد که برخی سلبی‌اند و برخی ایجابی. رفتارهایی مثل پرهیز از توهین و بی‌احترامی و ناراحت کردن مؤمن از جمله فضایل رفتاری سلبی نسبت به مؤمنان هستند. فضایل ایجابی، برخی مربوط به نحوه برخورد با خطای مؤمنان است و برخی مربوط به معاشرت با مؤمنان و برخی نیز وظایف مالی در قبال مؤمنان است و انجام تمام این وظایف برای رضایت الهی، در حقیقت مصداقی از بندگی خداوند سبحان است.

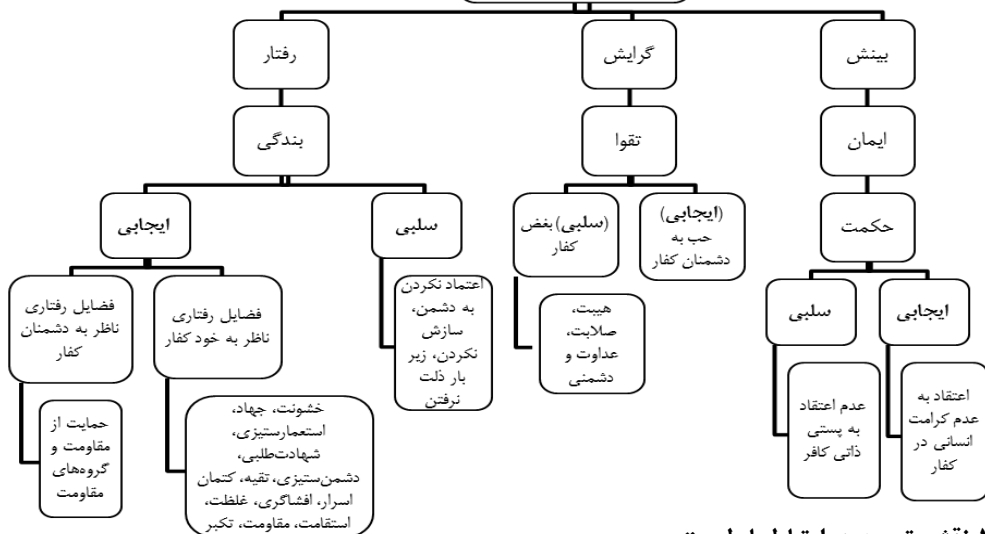


۶. نقش توحید در فضایل مرتبط با کفار

اما وضعیت کافر با دیگران متفاوت است؛ زیرا کافر حربی با اعلان جنگ بر علیه خدا و رسولش و مؤمنان حتی کرامت انسانی خودش را نیز از دست می‌دهد؛ لذا به سان جنبنده‌ای شر می‌ماند که باید جلوی شره‌ایش گرفته شود. براین‌اساس در حوزه بینش‌ها ایمان به خدا مستلزم آن است که انسان نباید به کرامت انسانی کافر معتقد باشد. البته نبود کرامت انسانی در کافر ذاتی نیست و چه‌بسا کافر با توبه کردن و ایمان آوردن، کرامت انسانی خویش را بیابد؛ اما در جنبه‌گرایی باید گفت که جایگاه و هویت هر وجودی در نظام خلقت بر اساس ارتباطی است که با حضرت حق دارد. به عبارت دیگر همه موجودات عین‌الربط به خداوندند و همین ارتباط با خداست که به موجودات، ارزش و اعتبار می‌بخشد. بر همین اساس، کافر به دلیل آنکه خود را مستقل و بی‌نیاز از خداوند می‌داند، هویت و ارزش واقعی خویش را از دست می‌دهد و اساساً دیگر کمالی برای کافر متصور نیست تا مورد حب انسان باشد؛ بلکه برعکس به دلیل خروج از تحت عبودیت و بندگی خداوند مورد بغض انسان نیز می‌باشد. البته نباید این نکته را فراموش کرد که بغض به کفار،

ذاتی نیست و انسان نباید از هیچ تلاشی برای هدایت ایشان به صراط مستقیم کوتاهی کند. براین اساس اصل اولی درباره کفار همانند دیگر انسان‌ها، محبت و رحمت است و عداوت و کینه اصلی ثانوی و فرعی می‌باشد که فقط به دلیل عقاید و رفتارهای غلط ایشان است. علت آن هم این است که از این طریق جلوی آسیب بیشتر به خودشان و دیگران گرفته شود. به همین سبب است که با توبه گناهانشان بخشیده می‌شود و دیگر هیچ نفرت و کینه‌ای وجود نخواهد داشت. در جنبه رفتاری نیز دفاع از گروه‌های مقاومت و همچنین نبرد و استقامت در مقابل کفار از جمله فضایل اخلاقی رفتاری است. بنابراین انجام این رفتارها برای رضایت الهی، مصداق بندگی و عبودیت است.

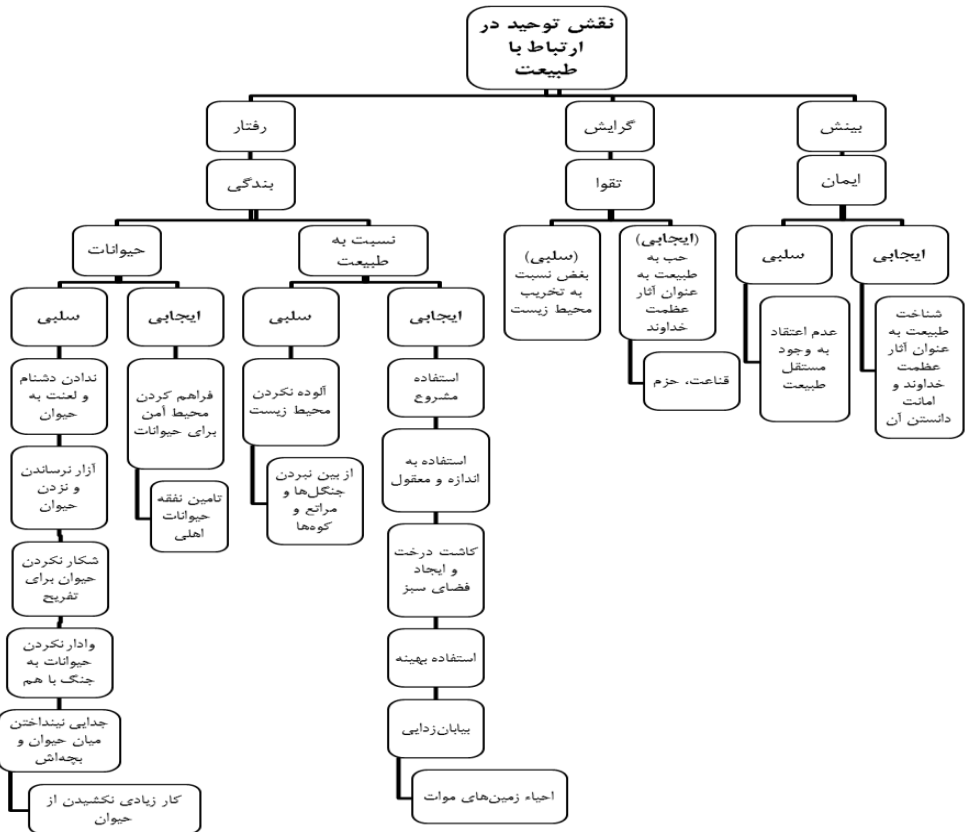
نقش توحید در ارتباط با گروه‌های خاصی (کفار)



۷. نقش توحید در ارتباط با طبیعت

در نگاه توحیدی از آنجاکه خالق و مالک و رب هر چیزی خداوند سبحان است، طبیعت نیز مخلوق خداوند و یکی از مظاهر باشکوه حکمت و قدرت و تدبیر خداوند است. طبیعت و مواهب آن در چنین نگرشی به‌مثابه امانتی در دست انسان است که به تعبیر امیرمؤمنان علیه السلام باید از آن برای تهیه توشه آخرت بهره برد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۰، ص ۱۲۹). بنابراین ایمان به توحید در جنبه ایجابی اقتضا می‌کند که انسان طبیعت را از آثار عظمت الهی بداند و آن را یک امانت بینگارد. در جنبه سلبی نیز همین اعتقاد سبب می‌شود انسان نگاه استقلال‌ی به طبیعت و مواهب آن نداشته باشد. اما در جنبه گرایشی، از آنجاکه انسان حب به کمال دارد، طبیعت نیز از جهت وجودی کمال است و به همین جهت متعلق حب انسان می‌باشد. همچنین بر اساس بینش توحیدی، انسان طبیعت را از آثار عظمت خداوند سبحان به‌شمار می‌آورد. بر همین اساس، تقوای الهی نیز در بعد گرایشی در جنبه ایجابی اقتضا می‌کند که انسان طبیعت را به‌عنوان آثار خلقت الهی دوست بدارد و آن را امانتی الهی بداند که در اختیار بشر قرار داده شده است. همچنین حب به کمال و تقوای الهی اقتضا می‌کند که انسان در جنبه سلبی نسبت به تخریب محیط‌زیست و مخربان آن بغض داشته باشد.

اما در جنبه رفتاری، هرچند طبیعت مسخر و در اختیار انسان است، اما این بدان معنا نیست که انسان هر گونه دلش خواست از آن بهره‌برداری کند؛ بلکه استفاده از طبیعت باید در جهت مطلوب و رسیدن انسان به غایت نهایی باشد. انسان باید با استفاده بهینه و به‌اندازه و به دور از اسراف و تبذیر، زمینه استفاده نسل‌های آینده را نیز فراهم آورد. براین اساس استفاده بی‌رویه و آسیب‌های جبران‌ناپذیر به محیط که سبب محرومیت نسل‌های آینده از نعمت‌های خدادادی می‌شود، کاری غیراخلاقی و ضد ارزش به‌شمار می‌آید. همچنین از آنجاکه خالق تمام این نعمت‌ها خداوند سبحان است، انسان حق استفاده غیرمشروع از این نعمت‌ها را ندارد؛ بلکه وظیفه دارد با بهره‌گیری از این نعمت‌ها زمینه را برای تکامل خویش و دیگران و اجرای قسط و عدل در عالم فراهم کند. البته فضایل رفتاری درباره محیط‌زیست به دو قسم فضایل در ارتباط با طبیعت و فضایل در ارتباط با حیوانات تقسیم می‌شود.



نتیجه‌گیری

از آنجاکه اساس ارزش‌ها به رابطه انسان با خدا بازمی‌گردد، می‌توان گفت آنچه موجب ارزش اخلاقی برای همه صفات اکتسابی و رفتارهای اختیاری انسان در سه سطح بینش، گرایش و رفتار می‌شود، توحید است و ما از این امر، به منشأ بودن توحید برای فضایل اخلاقی تعبیر می‌کنیم. بر اساس این دیدگاه از آنجاکه ملاک ارزش‌گذاری رفتارها

و اتصاف به فضایل، توحید است، بنابراین کمترین نصاب ارزش و فضایل اعتقاد و ایمان به تمام مراتب توحید است. به همین سبب افرادی که در سطح بیش اعتقادی به خداوند ندارند یا در مرحله عمل، کاری را به خاطر رضایت الهی انجام نمی‌دهند، هرچند ممکن است از نظر اجتماعی و منافع دنیوی رفتارهایشان قابل تحسین یا تقبیح باشد، اما چنین رفتارهایی چون موجب قرب نمی‌شود، هیچ فضیلتی را برای صاحبش ایجاد نمی‌کند. چنین افرادی حتی ممکن است با تکرار عملی، به ملکاتی هم دست یابند؛ اما چنین ملکه‌ای به دلیل نداشتن نصاب لازم توحید، فضیلت به‌شمار نمی‌آید.

همچنین بر اساس این دیدگاه می‌توان الگویی لایه‌ای از فضایل اخلاقی ارائه کرد که توحید در هسته و مرکز آن قرار دارد. بر اساس این الگو، فضایل در عین تعدد وحدت هم دارند؛ یعنی فضایل، همه خاستگاهی واحد دارند و همگی جلوه‌هایی از اسما و صفات الهی‌اند که در سایه قرب الهی در رفتار انسان تجلی می‌یابند. بنابراین هرچند فضایل در ظاهر متعدد به نظر می‌رسند، ولی همگی به فضیلت واحدی به نام توحید می‌رسند و توحید وحدت‌بخش همه فضایل است. البته این مطلب منافاتی با این ندارد که فضایل در نظام‌های طولی یا عرضی با همدیگر مرتبط باشند و خودشان نظامی را تشکیل دهند و برخی از فضایل منشأ برخی دیگر از فضایل شوند؛ ولی با همه این اوصاف غایت و هدف نهایی واحد است و همه فضایل نتیجه توجه به منشأ کمالات یعنی توحیدند که انسان را در سیر کمالات قرار می‌دهند. بنابراین بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتارها همه مراتب مختلف توحید هستند و همه فضایل نمود و بروز توحید می‌باشند و توحید، منشأ و مبدأ تمام فضایل و نیکی‌هاست؛ بدین‌صورت که توحید در مرتبه پیشی به صورت فضیلت ایمان در قلب انسان جلوه می‌کند. سپس همین اجمال در قالب گرایش‌های مختلفی که همگی مصداق تقوا هستند درمی‌آید و بالاخره به صورت مادی و در قالب رفتار و گفتار انسان بروز می‌کند؛ به‌گونه‌ای که برای انسان کاملاً قابل لمس و مشاهده است. اگر بخواهیم با الفاظ فیلسوفان سخن بگوییم، می‌شود گفت که توحید در مرحله تصدیق و باور، حکم وجود عقلی را دارد؛ سپس در قالب حالات و ملکات، وجود مثالی پیدا می‌کند و در نهایت در رفتار بیرونی انسان وجود مادی می‌یابد. بنابراین تمام فضایل، مراتب مختلف حقیقتی واحد، یعنی توحید هستند؛ اما حقیقتی که تشکیکی و ذومراتب است و هر مرحله‌ای علت و منشأ مرحله بعد می‌باشد. تشکیکی بودن فضایل اخلاقی سبب می‌شود که فضایل حالت پویا داشته باشند و خود همین امر شوق و جذب برای فرد ایجاد می‌کند و شخص برای رسیدن به مراتب بالاتر دائماً در تلاش و کوشش است و با رسیدن به مراتب بالاتر، مراتب پایین را برای خود فضیلت نمی‌داند و چه‌بسا آنها را غیراخلاقی هم بداند. بنابراین بر اساس ملاک توحیدی فضیلت امری مطلوب و قابل تحسین است و فضایل جمع فضیلت به کمالات و خوبی‌های اختیاری انسان اطلاق می‌شود. در مقابل رذیلت به پستی‌ها و بدی‌هایی اطلاق می‌شود که ناشی از سوءاختیار انسان می‌باشد. براین‌اساس با توجه به اینکه مبدأ فضایل اخلاقی توحید است، می‌شود در تعریف فضایل گفت: فضایل آن دسته از بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتارهای اختیاری انسان است که منشأ و مبدأ آن توحید بوده و موجب قرب انسان به خداوند می‌شود. در مقابل رذایل آن دسته از بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتارهایی است که منشأ آن شرک و کفر به خدا می‌باشد و باعث دوری انسان از خداوند متعال می‌شود.